

هویت جغرافیایی - سیاسی - فرهنگی انسان پست مدرن

محمد سلطانی فر*

چکیده

پرسش از هویت به ویژه در چند دهه گذشته، بی‌گمان یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در حوزه روابط میان افراد و جوامع بوده است. چندان که هم خود پیوسته در کانون توجه رسانه‌های همگانی بوده و هم عرصه‌ای برای تفسیر و سنجش هر گونه بیان یا بیانیه فراهم کرده است. توجهی چنین فراگیر به این پرسش بدون در نظر گرفتن سرچشمه‌های گوناگون آن، نشان دهنده اهمیت شناخت هویت است. از سوی دیگر گوناگونی و تضاد آرایه‌ای که به طور مستقیم و غیر مستقیم درباره مفهوم هویت آرایه می‌شوند، پیچیدگی آن را نشان می‌دهد و در نتیجه این امر شرایط مطلوبی را برای بررسی‌های بیشتر درباره هویت ایجاد می‌کند.

کلید واژه‌ها

هویت، پست مدرن، دولت - ملت، هویت سازی فرهنگی، جهانی شدن و هویت‌های نوین.

*عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات و مدیر گروه پژوهش‌های رسانه‌ای مرکز تحقیقات استراتژیک

مقدمه

مفهوم هویت از مباحث سهل و ممتنع در عرصه علوم اجتماعی و سیاسی است. سهل است به این معنا که برای همگان محسوس و معلوم می‌نماید، ممتنع است زیرا که به تعبیر اریک اریکسون، هر چه بیشتر در این موضوع مطلب نوشته می‌شود؛ نامفهوم‌تر و دشوارتر می‌شود.^۱ به نظر می‌رسد که اغلب افراد و یا حتی اهل فن، فهم و درک خود را از «هویت» مشخص نمی‌کنند و طبعاً ابهام در این عرصه راه را برای بروز تناقضات و ابهامات در ساحت‌های دیگر می‌گشاید. در تفکر مدرن، همان‌طور که آراء علمای شاخص آن نشان می‌دهد، ضمن قایل شدن به اصالت فرد، فطرت و ماهیتی یکسان و عام برای عموم انسان‌ها فرض می‌شود. مشخصه انسان، عقل اوست و هر کس هر آن چه با عقل دریابد، برای همگان و در همه ازمنه و امکانه معتبر، معقول و مقبول خواهد بود و چون ماهیت و فطرت بشری واحد و یکسان است؛ به زعم مدرنیست‌ها بشریت در نهایت به ذهنیت، طرز تفکر و زندگی یگانه‌ای خواهد رسید و اختلافات و تفاوت‌ها از میان خواهد رفت. اما مقاومت و تداوم بسیاری از هویت‌ها در مغرب زمین و حتی احیای بسیاری از هویت‌های رو به زوال، در ساحت اجتماعی و عینی و از

سوی دیگر نقدهای جدی و تأمل برانگیزی که

از سوی متفکران منفرد یا جریان‌های فکری همچون فمینیسم، پساساختگرایی و پست مدرنیسم مطرح شده، تردیدهای اساسی در بنیان این تفکر افکنده است.^۲

۱- هویت جغرافیایی-سیاسی در عصر پست مدرن

واژه هویت به معنای ساده «چه کسی بودن» است و نیاز به داشتن آن است که حس شناساندن خود یا یک سلسله عناصر فرهنگی و تاریخی را در فرد یا گروه انسانی (ملت) تحریک می‌کند. این مفهوم در دوران پست مدرن، از سه پدیده جغرافیایی - سیاسی شامل تقویت هویت‌خواهی‌های اختیاری، تضعیف دولت - ملت‌ها و کاهش نقش مرزهای جغرافیایی متأثر شده است، که به وضوح دیده می‌شوند.

هویت‌های اختیاری در عصر پست مدرن به جای هویت‌های اجباری عصر مدرن، نه با اتکا به سرزمین، بلکه به صورت فضایی ظاهر می‌شوند. هویت‌هایی اختیاری که افراد برای خود برمی‌گزینند، در فضای مجازی فارغ از مکان جغرافیایی و زمان، قابل تولید است. زبان، فرهنگ، دین، نژاد، جنسیت و کلیه عوامل هویت‌ساز با بهره‌گیری از پتانسیل‌های تکنولوژی‌های نوین اطلاعات و ارتباطات و به مدد شبکه‌ها و شاهراه‌های مجازی که سراسر

جهان را درنور دیده‌اند، قابل ساخت است. این هویت‌های اختیاری خودساخته، در هر کجای دنیا که باشند با آنان که دارای علائق، نیازها و سلیقه‌های یکسان و مشابه هستند از طریق شبکه‌های ارتباطی متصل شده و گروه‌های جهانی را تشکیل می‌دهند و به صورت سازمانی غیردولتی با هر عملکردی که باشند ظهور می‌یابند و با انتخاب رهبر یا رهبران، هویت‌های جدیدی را بدون اصرار بر هویت سرزمینی به وجود می‌آورند. برخلاف عصر مدرن که دولت - ملت‌ها با ماهیت سرزمینی شناسایی می‌شدند و یکی از مهم‌ترین شاخص‌های هویتی آنها سرزمین بوده است، تجمعات جدید بدون توجه به سرزمین واحد در هر جای دنیا خود را از اعضای یک جامعه می‌دانند و رهبران خود را نه در واحد سرزمین که در مقیاس جهانی و از طریق خطوط ارتباطاتی تعیین می‌کنند و دولتی فراسرزمینی را تحقق می‌بخشند. در چنین شرایطی اقتدار ملی به معنای امروزی که در آن سرزمین و مرزهای سیاسی حد آن را تعیین می‌کند، به اقتدار جهانی محول می‌گردد.^۳ دیوید جی.ال.کینز معتقد است: «ارتباطات که بعد زمان و مکان را برای شهروندان گذشته به‌عنوان شبکه شهروندان امروز حذف می‌کند،

سبب می‌شود تا افراد در هر جای دنیا که باشند با یکدیگر ارتباط برقرار نموده و یک اجتماع مجازی تشکیل دهند. آنان بدون آنکه یکدیگر را ببینند یک شکل را به وجود می‌آورند که می‌تواند از حقوق آنها دفاع کند و این تشکله‌ها در آینده دولت‌ها را به چالش می‌خواند.» بدین ترتیب تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی بدون توجه به مرزها و خواست دولت - ملت‌ها و توسط جریان‌های بزرگ جهانی که اغلب گروه‌های مسلط در سطح جهان هستند، در گستره جهانی انجام می‌شود. نتیجه این است که هم مفهوم ژئوپولیتیک به معنای امروزی دچار دگرگونی می‌شود و هم جغرافیای نظامی موضوعیت خود را از دست خواهد داد.^۴

این در حالی است که ارضای حس تعلق داشتن به سرزمین سیاسی و هویت ملی ویژه، زیربنای انگیزه معنوی اصلی در اندیشه هر انسان در دوران مدرن بوده است. از این دیدگاه، هنگامی که حس تعلق به سرزمین سیاسی ارضا می‌شد، نیاز انسان به داشتن هویت خودنمایی می‌کرد. «ملت» که از جمله مفاهیم نوپدید در دوران مدرن بود، تعریف تازه‌ای از هویت افراد ساکن در یک محیط خاص جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی به دست می‌داد.^۵

پیش از پیدایش مفهوم «ملت» و ناسیونالیسم و پیش از پدیدآمدن نظام «دولت ملی»، پیروان ادیان مختلف را «ملت»‌های آن ادیان می‌خواندند؛ مانند ملت اسلام یا ملت یهود. در آن کاربرد، مفهوم ملت با مفهوم کنونی امت در جهان بینی اسلامی برابری داشت؛ مفهومی که گستره جغرافیایی‌اش فرامرزی و حتی فرامنطقه‌ای بود.

در برداشتی مستقیم از مفهوم امت بود که فلسفه کمونیسم مفهوم خلق را اختراع کرد؛ چیزی که پس از ۸۰ سال، کارآیی جغرافیایی سیاسی خود را در دهه ۱۹۹۰ از دست داد. در عصر پس از دهه نود، رو به گسترش گذاشت، اما به معنی «پیروان دین» تغییر مفهوم داد.^۶

۲- هویت شهروندان در عصر تضعیف دولت - ملت

تضعیف دولت‌های ملی، کمرنگ شدن مرزهای بین‌المللی، افول تدریجی حاکمیت و ایجاد مجدد دولت - شهرها پدیده‌هایی است که جغرافیای سیاسی جهان را که براساس نظام بین‌الملل شکل یافته است، دچار دگرگونی کرده است.

در دوران مدرن، اهمیت دولت‌های ملی به اندازه‌ای بود که برخی صاحب‌نظران، حیات و

مرگ انسان‌ها را در چارچوب آن شناسایی می‌کردند. دکتر سیف‌زاده در کتاب خود تحت عنوان «نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل» می‌نویسد: «این اقتدار دولت ملی است که می‌تواند دستور مرگ کسی را صادر کند یا برعکس، بدون کوشش شخصی، وجود وی را در کنف حمایت خود حفظ کند. وقتی شخصی هیچ ملیتی را نپذیرد یا هنگامی که انسان در جهان، چیزی جز ماهیت وجودی خود نداشته باشد، اولین پیش‌شرط حیات خود را نیز از دست می‌دهد؛ یعنی شناسایی توسط هموطنانش. تولد یا زندگی یا مرگ انسان بدون شناسایی رسمی از سوی یک دولت ملی امکان ندارد». او می‌افزاید: «انسان امروز جز در صورت مهاجرت به نقاط قطبی یا ستارگان، راه فراری از نفوذ دولت ملی ندارد.»

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، ارضای حس تعلق داشتن به سرزمین سیاسی و هویت ملی ویژه، زیربنای انگیزه معنوی اصلی در اندیشه هر انسان و هر گروه انسانی ویژه در دوران مدرن بوده است.^۷ اما هویت ملی در عصر مدرن همواره در نقش هویت دولتی عمل می‌کرده است. باید توجه داشته باشیم که میان مفهوم هویت ملی و مفهوم هویت دولتی تفاوت وجود دارد. هویت دولتی، هویت، آرمان‌ها و ارزش‌های گروه و

طبقه حاکمه است که به‌طور رسمی تبلیغ می‌شود و به وسیله رسانه‌ها، آموزش و پرورش و تربیون‌های رسمی به مردم القا می‌گردد. این هویت به دولت وابسته است و دولت سعی می‌کند با استفاده از آن ملت سازی کند؛ ملتی را به‌وجود بیاورد و یا حفظ نماید. ایدئولوژی، نیازها و اهداف سیاسی و ژئوپلیتیک یک دولت چنین اقتضا می‌کند که نوعی تصویر و قرائت از هویت ملی را به‌عنوان هویت دولتی برگزیند و سعی کند آن را در اذهان مردم القا نماید. هویت ملی مربوط است به یک گروه انسانی که در مرزهای یک کشور با هم زندگی می‌کنند و بنابراین در سرزمین تاریخی، خاطرات تاریخی، آرمان‌ها و ارزش‌ها، آداب و سنن و غیره اشتراک دارند. بر اثر این اشتراکات، این گروه سمبل‌های هویتی دارند که با استفاده از آن، خود را از دیگران متمایز می‌کنند.

باید گفت که در عصر مدرن، از یک سو دولت با ساختن و تبلیغ هویت دولتی نقش مهمی در ملت‌سازی ایفا می‌کرد، از سوی دیگر هویت ملی از پایین در ساختار هویت دولتی تأثیر می‌گذارد. بنابراین نوعی ارتباط پیچیده متقابل و دوسویه بین این دو وجود داشت.

اما امروزه زمینه‌های هویت سازی ملی و دولتی کم‌کم بی‌اثر شده و تضعیف مرزهای ملی زمینه

هویت‌سازی‌های نوین را فراهم کرده است. در این راستا کینچی اومای معتقد است: «پدیده‌ی دولت - ملت تقریباً در حال از بین رفتن است و حدود ۳۰ سال دیگر ۱۰۰، ۲۰۰ و یا ۳۰۰ دولت - شهر خواهیم داشت که جای دولت - ملت‌های امروزی را خواهند گرفت. در واقع در آینده، دولت - شهرها و دولت‌های منطقه‌ای اهمیت بیشتری می‌یابند، زیرا مستقیماً وارد اقتصاد جهانی می‌شوند. شهرهایی چون هنگ‌کنگ، لندن، نیویورک، فرانکفورت، بارسلون و بمبئی که بخش عظیمی از تولیدات آنها به سوی بازارهای جهانی سرازیر می‌شود از جمله این دولت - شهرها هستند. برای این شهرها مهم نیست جزء چه کشوری باشند، چون به موازات گسترش بازار اقتصادی جهانی، دانش و اطلاعات اقتصادی نیز بسط می‌یابد. آنچه هویت آنها را می‌سازد مشارکت آنها در اقتصاد الکترونیکی جهانی است»^۸.

نکته قابل توجه برای جغرافی دانان سیاسی آن است که آیا در زمان ظهور دولت - شهرها که کینچی اومای تعداد آنها را تا ۳۰۰ عدد پیش‌بینی نموده، همه آنها در یک مرتبه از اهمیت هستند و یا خود درجه‌بندی شده‌اند و اصولاً موقعیت جغرافیایی این شهرها به‌ویژه آن شهرهایی که در کنار ساحل واقع شده‌اند

تأثیری در قرار گرفتن آنها در رتبه‌های بالاتر دارد؟ مثال‌های فوق نشان می‌دهد که شهرهایی که در مرتبه اول، قابلیت دولت - شهری را پیدا نموده‌اند از نظر مکان جغرافیایی در کنار و یا نزدیک دریاها و اقیانوس‌ها قرار گرفته‌اند، بی‌توجه به اینکه در کدام قاره باشند.

جهانی شدن اقتصاد بازار آزاد و اقتصادی شدن جهان ژئوپولیتیک بی‌تردید نقش‌آفرینی مرزهای سیاسی و حاکمیت دولت‌ها را دگرگون می‌سازد، ولی این نقش‌آفرینی‌ها را از بین نخواهد برد. همین تلقی از تضعیف مرز و کاهش نقش حاکمیت دولت را محمدحسن باستانی به این ترتیب بیان نموده است: «حاکمیت‌های محلی در حال ضعیف شدن هستند، نه به این معنا که حاکمیتی در کنار آنها در مرزهای ملی ایجاد می‌شود، بلکه به این معنا که حالا دیگر یک حاکمیت برای اعمال حاکمیت خود باید ملاحظات بین‌المللی را در نظر بگیرد و باید جنبه‌هایی نظیر حقوق بشر و افکار عمومی و جهانی و یا وابستگی‌های اقتصادی را لحاظ کند. بنابراین آن مطلق بودن، اعمال حاکمیت خود را از دست خواهد داد و این توجه به جامعه بین‌المللی، سبب نوعی همگرایی در اعمال حاکمیت در سطح داخلی و سیاست‌های کلی هم خواهد شد.»

در عصر پست‌مدرن، الگوهای فضایی مطرح در جغرافیا تغییر می‌یابد و تحولات جهشی فناوری ارتباطی و رایانه‌ای، فضای تازه‌ای را در جهان ایجاد می‌کند. به گفته مانوئل کاستلز فشرده‌سازی زمان و مکان در فضای جریان‌ها چنان رخ داده که فضایی مجازی و تقریباً بدون زمان و مکان به‌وجود آورده است. این فضای مجازی همان فضای الکترونیک و دیجیتال* است که اقتصاد جهانی جدیدی پدید آورده است و این اقتصاد را بی‌وزن و بی‌مرز نامیده‌اند.^۹ در چنین فرآیندی منطقه‌بندی‌های جدیدی در سطوح خرد و کلان و در ابعاد اقتصادی یا فرهنگی پدیدار می‌شوند که با آنچه امروزه به‌عنوان منطقه در جغرافیا مطرح است، تفاوت دارد.^{۱۰}

۳- جهانی‌شدن و هویت‌سازی فرهنگی در عصر پست‌مدرن

فرهنگ هویت‌دهنده است.^{۱۱} از این رو پیدایش مفهوم «جهانی‌شدن» در عصر پست‌مدرن بر هویت‌سازی فرهنگی به واسطه فشرده‌گی زمان - فضا و فضا‌مند شدن زندگی اجتماعی تأثیر گذاشته و این امکان را فراهم ساخته است که زندگی اجتماعی و بنابراین گستره زندگی اجتماعی، بسیار کاهش یابد. به بیان گیدنز فرآیند جهانی شدن با متحول

* cyber space

با نسبی کردن فرهنگ‌ها، تصور سنتی از فرهنگ چونان امر مطلق، پایدار و فراتاریخی را بی‌اعتبار می‌کند و اختلالی جدی در کار ویژه هویت‌سازی آن پدید می‌آورد و سرانجام اینکه با تکثیر مرجع‌های اجتماعی، هویت‌سازی سنتی را دشوار می‌سازد.

هم‌اینک انسان «مرزدار» و «مرزپسند» با دنیای بدون «مرز» مواجه شده است؛ این صاحب «هویت شفاف» و «مواضع شدید و مستحکم»، با هویت‌های کدر و موزاییکی و مواضع اختلاطی و پیوندی مواجه شده است؛ این عنصر حقیقت‌محور، با تکثیر حقایق مواجه شده است؛ این محصور شده در فضا و مکان، با فشرده‌گی زمان و مکان مواجه شده است؛ این انسان سنت پیشه‌ای که سنت و طبیعت را همچون چشم‌اندازهای نسبتاً ثابت و معین می‌پندارد، که کار ویژه ساختار بخشی به زندگی اجتماعی و هویت را بر عهده دارند، با استقلال فزاینده انسان از قید این دو مواجه شده است.^{۱۲}

۴- شرایط اجتماعی عصر جهانی شدن و هویت نوین^{۱۳}

پهناوری جهان، مسائل پیچیده اقتصادی، فناوری و وضعیت اجتماعی اقتصادی به‌ویژه فشار جهانی‌شدن، تغییراتی را ایجاد می‌کنند

ساختن فضا و زمان، در واقع زندگی اجتماعی را متحول ساخت؛ امکان تقاطع حضور و غیاب و کنش از راه دور را افزایش داد و سلطه مکان و محل بر زندگی اجتماعی را کاهش داد؛ از دامنه و عمق کارآیی واستحکام انواع مرزهای طبیعی و قراردادی کاست؛ فضای امن و خلوت فرهنگ‌ها را از بین برد تا در فضای بسیار فراخ زندگی اجتماعی، فرهنگ‌های مختلف به آسانی گسترش و جریان یابد.

جهانی شدن همچنین همه حوزه‌های استحفاظی را در هم می‌ریزد و هر فرهنگی را در فضایی قرار می‌دهد که عرصه حضور و ابراز وجود فرهنگ‌های دیگر هم هست؛ نظام‌های معنایی را از لنگرگاه‌های محلی خود آزاد می‌سازد؛ دنیای نسبتاً بسته دین‌های خاص را، بسیار بیش از پیش، بر روی ادیان دیگر باز می‌کند؛ آداب و سنن و الگوهای مختلف زندگی را، به‌واسطه فناوری‌های پیشرفته ارتباطی و حمل و نقل، به اقصی نقاط جهان صادر می‌کند؛ با کنار هم قرار دادن فرهنگ‌های خاص، ذات باوری و مطلق‌گرایی فرهنگی را به شدت متزلزل می‌کند و هر فرهنگ را به مثابه یک نظام معنایی در کنار نظام‌های معنایی دیگر که به‌صورت اجتماعی ساخته می‌شوند و به هیچ روی فراتاریخی نیستند، قرار می‌دهد؛

که در زمینه تحول شخصیتی فرد و نیز هویت جمعی آنها تأثیرات بسزایی دارند. جهانی شدن از عوامل مهمی است که به سرعت فرهنگ‌ها و هویت ملی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و نوعی آمیختگی هویتی و شاید تعارض هویتی را به وجود می‌آورد. این موضوع تحقیقات فراوانی را که حول محور وضعیت اجتماعی اقتصادی و شرایط امروز جهان متمرکز شده‌اند، سامان داده است. تحقیقات زیادی نشان می‌دهند که خودپنداشت فردی و جمعی و نیز هویت انسان‌ها براساس مقیاس فردگرایی - جمع‌گرایی به میزان زیادی تحت تأثیر شرایط جدید جهانی به‌ویژه جهانی شدن قرار گرفته است. روند این تأثیر به‌گونه‌ای است که به تدریج شاهد رشد فردگرایی و کاهش جمع‌گرایی خواهیم بود.^{۱۴}

اکثر دانشمندان علت اصلی کاهش جمع‌گرایی و افزایش فردگرایی را به تجربیات فراوان شهرنشینی، شتاب فناوری و ویژگی‌های زندگی پر تنش و گسترش ارتباطات بین فردی نسبت می‌دهند. بر این اساس به دلیل رشد فناوری و آمیختگی بیشتر فرهنگ‌ها با یکدیگر باید انتظار داشت که نرخ جمع‌گرایی در جوامع آسیایی نیز به تدریج کاهش یابد که البته این موضوع چالش جدیدی برای

فرهنگ‌های بومی و سنت‌های ریشه‌دار آنها خواهد بود. زیرا به تدریج میان رفتارهای فردگرایانه از یک سو و روح جمع‌گرایی موجود در ریشه‌ها و فرهنگ‌های بومی از سوی دیگر، نوعی تعارض به وجود می‌آید. جهانی شدن بیش از آنکه ناظر به مسائل اقتصادی باشد، ناظر به مسائل اجتماعی و فرهنگی است و بیش از همه، هویت فردی و جمعی ملت‌ها را تحت تأثیر قرار داده و به تدریج آنها را به سوی فردگرایی سوق می‌دهد.^{۱۵} اگر چنین است باید جامعه‌شناسان و روانشناسان با استفاده از مطالعات بین فرهنگی و تکیه به یافته‌های تحقیقات تطبیقی، راه‌های حفظ فرهنگ‌ها و هویت‌های گوناگون و ریشه‌دار را در فضای جهانی شدن ردیابی و پیشنهاد نمایند.

۴-۱- گرایش‌های مختلف نسبت به

هویت‌سازی نوین فرهنگی

تاکنون شاهد دو تصویر متضاد از جهانی شدن بوده‌ایم:

۴-۱-۱ - ایجاد ارتباطات تنگاتنگ فرهنگی میان ملت‌های گوناگون که به نظر برخی از پژوهشگران به ذهنیت واحد جهانی انجامیده و مسائل و مشکلات بشر کنونی را از حوزه‌های بومی خارج ساخته است.

۴-۲-۱ - فرهنگ جهان حاضر حاصل

فرهنگ معینی است که عمدتاً همان فرهنگ

غربی بوده و نهایتاً در شکل آمریکاسازی و مکدونالیزاسیون جهان نمودار شده است. دو تصویر فوق از جهانی‌شدن وجود دارد و در هر دو طرف طیف نظریه‌پردازان را هم جذب خود کرده است.

امروزه مطالعاتی که در زمینه تأثیر جهانی شدن بر تحول فرهنگ‌های دنیا صورت می‌گیرد در نقطه آغاز قرار دارد. با این همه در میان گرایش‌های مختلفی که برای بررسی این موضوع در حال شکل‌گیری هستند، می‌توان ظهور ۵ گرایش بزرگ را شناسایی کرد که کره زمین را با خطر دگرگون ساختن ترکیب جغرافیایی - فرهنگی روبه‌رو ساخته‌اند:

نخستین گرایش به رابطه میان فرهنگ و اقتصاد مربوط می‌شود. این گرایش ماهیت ارزش‌های جدیدی را که در مرحله بعدی توسعه سرمایه داری و مصرف‌گرایی تسلط خواهند یافت، معرفی می‌کند.

گرایش دوم شامل رابطه جدیدی است که به نظر می‌رسد بین فرهنگ و ژئوپولیتیک در حال شکل‌گیری است. از مدت‌ها قبل، بسیاری از مردم دنیا بی‌هیچ تردیدی از جنگ بین فرهنگ‌ها سخن می‌گویند که به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده در روابط بین‌المللی مطرح شده

است.

گرایش سوم، به رابطه بین فرهنگ و سیاست مربوط می‌شود. ظهور فرهنگ جهانی که مرزهای سنتی را درهم شکسته، با تئوری دولت - شهروند در تعارض قرار می‌گیرد و به‌طور محسوسی کنترل و نظارت دولت را بر

آموزش شهروندان کاهش می‌دهد. گرایش چهارم به رابطه بین فرهنگ‌ها می‌پردازد. براساس این گرایش، گسست کلاسیک بین فرهنگ‌های غالب با مغلوب، مولد با فرسوده، مهاجم با بی‌بار، خلاق با منفعل همچنان برقرار است، اما ظهور پدیده‌های جدید ناهمگون با شرایط تازه که فرهنگ‌های حاشیه‌ای را تخریب می‌کند، روند این گسست را دو چندان کرده است.

گرایش پنجم شامل بررسی رابطه بین فرهنگ و جامعه است. همگرایی پیش رونده بسیاری از نخبگان جهان با فرهنگ جهانی که در آن مشکلات و ارزش‌های جوامع پیشرفته حاکم است، منجر به متلاشی شدن فرهنگ‌های ملی می‌شود و بخش‌هایی از جوامع انسانی را با خلأ معنایی روبه‌رو می‌سازد. همین مسئله شرایط مناسبی برای فرهنگ‌زدایی در سطحی گسترده فراهم می‌آورد که نتیجه آن ظهور اشکالی نوین از وحشی‌گری در بطن مراکز مهم

تمدن دنیاست.^{۱۶}

فرهنگ لغات وبستر جهانی‌شدن را به‌عنوان نوعی سیاست ملی برای تعامل با کل دنیا به مثابه عرصه‌ای مناسب برای تأثیرگذاری سیاسی بیان می‌کند و سپس آن را در مقابل امپریالیسم و ناسیونالیسم (بین‌المللی‌گرایی) تعریف می‌کند.^{۱۷} اما این معنا القائی تحریفی است. واقعیت این است که انواع تکنولوژی‌های رسانه‌ای به‌طور روزافزون در زندگی روزانه جذب می‌شود: هر کسی صاحب تعدادی از این دستگاه‌هاست و مستقیماً با محصولات تکنیکی سروکار دارد. در نتیجه، تکنولوژی‌های ارتباطی - اطلاعاتی آن‌قدر خانگی می‌شوند که پنهان و حتی نامرئی می‌نمایند. اما در هر حال، اثرات فردی کردن این تکنولوژی‌ها را باید در کنار اثرات همگن‌سازی آنها مورد مطالعه قرار داد. مارشال مک‌لوهان مدعی بود که تأثیر تلویزیون و تکنولوژی کامپیوتر، زدودن تفاوت‌های زمانی - مکانی و اعلام عصر تازه‌ای است که باید آن را عصر جامعه جهانی نامید... زمان از حرکت بازایستاده و مکان ناپدید شده است. ما اکنون در دهکده‌ای جهانی زندگی می‌کنیم. مارکو وتیز نیز مدعی است که رسانه‌های الکترونیک حس ما را از واقعیت محل و مکان مختل می‌کنند. به‌طوری که مکان‌ها بیش از پیش شبیه یکدیگر می‌شوند و اهمیت و یکی بودن مکان از میان

می‌رود. میلیون‌ها و حتی میلیارد‌ها مردمی که هر روز به تماشای تلویزیون می‌نشینند، در مکانی قرار می‌گیرند که نه با دیوار و کوچه و خیابان و محله، بلکه با تجربه‌ای ناپایدار و محو شونده تعریف و تبیین می‌شود.

اینکه مسأله هویت فرهنگی با این حس و درک تازه از زمان و مکان به چه صورت جلوه کرده و چه تأثیراتی را به‌دنبال می‌آورد، خود می‌تواند بحث‌های پردامنه‌ای را برانگیزد. دایره مباحثات مربوط به رسانه‌ها و تکنولوژی ارتباطات طرح این پرسش قراردادی را که: تأثیر اطلاعات و تکنولوژی‌های جدید (تلویزیون ماهواره‌ای و غیره) بر هویت فرهنگی یا ملی چیست، نادرست می‌داند. برای اصلاح این پرسش باید شرایط طرح آن را اساساً معکوس کرد: به‌جای آغاز کردن پرسش با مجموعه‌ای از مفعول‌های به ظاهر از پیش داده شده - مثل فرهنگ‌های ملی - و بررسی و تحقیق تأثیراتی که تکنولوژی‌های ارتباطات بر آنها دارند، باید پرسش را با طرح مسأله خود هویت و پرسیدن اینکه: انواع مختلف ارتباطات چه اهمیتی از لحاظ تشکیل هویت دارند، آغاز کرد.^{۱۸}

۵- هویت فرهنگی انسان معاصر در معرض ستیز فرهنگی عصر جدید

از این پس بحران‌ها و چالش‌ها حول مسائل

مادی یا سیاسی روی نمی‌دهند؛ زیرا این‌گونه مسائل را می‌توان به‌طور واضح و عینی تعریف و مشخص کرد. مشکل اصلی اینجا است که این چالش‌ها نمادین هستند که نه می‌توان آنها را تغییر داد و نه در مورد آنها مصالحه کرد. جنگ بین فرهنگ‌ها، جنگی بی‌سرانجام است که نتیجه آن حذف کامل هویت فرهنگی و در نتیجه واحد سیاسی مرتبط با آن است.

جنگ فرهنگ‌ها به‌طور مستقیم به پاک‌سازی نژادی منجر می‌شود و یا آن را توجیه می‌کند و به آن دلیل و مفهوم می‌بخشد. به این ترتیب با پایان یافتن جنگ سرد که بلوک شرق و غرب را رودرروی همدیگر قرار داده بود و جنگ فرهنگی جایگزین آن شد. در جنگ سرد جدید بخش پیشرفته دنیا مغرور از پیشرفت‌ها و رشد خود ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر و نیز تمدن رشد یافته‌ای که به آن دست یافته بود در نقطه مقابل بخش دیگر قرار گرفته بود که آن را تاریک اندیش، خشن، تمامیت‌خواه، منفی‌گرا و کینه‌توز می‌دانست که در سیر زمانی تحولات حیات انسانی با تأخیر حاضر شده است. جزایر صلح و آزادی در دنیای آزاد و رشد یافته از آنجایی که فکر می‌کردند خطر آنها را تهدید می‌کند، بر آن شدند که از افزایش مخاطرات در بخش به حاشیه رانده‌شده و انقلابی دنیا

پیشگیری کنند تا آسیبی به آنها نرسد. به‌تدریج دکترین راهبردی جدیدی مطرح گردید: جنگ پیشگیرانه یا اقدام پیش از موعد علیه مخاطرات احتمالی از طریق مداخلات نظامی، سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای یا به‌عبارتی مداخله به‌منظور طراحی کردن چالش‌ها. چنین جنگی باید با تمامی ابزار ممکن علیه مذاهب، ملت‌ها، دولت‌ها و کسانی که به نوعی قواعد جاری را رد می‌کنند، صورت بگیرد.

چنین جنگی برای مقابله با تهاجمی مشخص یا تهدیدی واقعی و احتمالی صورت نمی‌گرفت، بلکه جنگ فرهنگی برای بر هم زدن آرامش افکار عمومی بود و رسانه‌ها بر آن تأثیرگذار بودند. چالش جدید ابزاری برای تحقق بخشیدن به سودی معمولی نبود. چنین چالشی ابزاری برای ایجاد فضای جنگ سرد و تنش دائمی بود تا از طریق آن قدرت‌های برتر بتوانند موقعیت‌های ممتاز را حفظ کنند. به همین علت جنگ سرد جدیدی که به بشریت تحمیل شده است، چهره نظامی ندارد. این جنگ از ابزار کلاسیک بهره نمی‌گیرد، بلکه مجموعه رسانه‌ها و دیپلماسی ابزار جنگی در رویارویی فرهنگی را تشکیل می‌دهند. هدف در جنگ رسانه‌ای ارائه تصویری شیطنانی از رقیب می‌باشد خواه یک ملت باشد یا یک مذهب با گروه سیاسی و

یا ایدئولوژیک؛ تا به این ترتیب بتوانند زمینه نابودی کامل آن را فراهم آورد. وضعیتی که دامنگیر عراق شده بود و تحریم‌های ویرانگری که از اوایل دهه نود بر آن اعمال می‌شد، نمونه روشنی از این جنگ می‌باشد.

در دنیای امروز کنترل بر محتوای رسانه‌ها و تغییر جهت در آن عامل اصلی در راهبردهای سلطه‌ملت‌ها و وابسته ساختن آنها به قدرت‌های حاکم به‌شمار می‌رود. مهم‌ترین اقدام در این زمینه بازسازی چهره، تغییر شکل دادن به آن و سرانجام هتک حرمت آن است.

کسانی که نقش اصلی را در مناسبات بین‌المللی ایفا می‌کنند، برآنند تا با ارائه تصویر شیطنانی از رقیب، نوعی بی‌ثباتی و بی‌نظمی در محیط دشمن فرضی ایجاد کنند سپس اراده مبارزه را در وی نابود سازند و سرانجام به نابودی آن مشروعیت ببخشند.

راهبردهای جدید سلطه رسانه‌ای که مخاطبان را تابع خود می‌سازد، بی‌هیچ تردیدی بر امری واقعی متکی است: رشد نقش تصویر در شکل‌گیری رابطه قدرت و هژمونی. به واقع به‌تدریج که دولت - ملت اعتبار خود را از دست می‌دهد و کمتر به سرنوشت ملت‌ها سنگینی می‌کند، چالش منافع و ملت‌ها را رودرروی هم قرار داده است و عملاً با چالش دیگری

همراه شده است. نکته اصلی و مهم در این چالش جدید آشکار بودن گروه‌ها، نشانه‌های شناسایی، ارزش‌ها و نمادهایی هستند که هویت فرد از طریق آنها ظهور می‌یابد.

به هر حال، در دنیای امروز، شانس حضور یک فرهنگ در ترکیب فرهنگی جدید دنیا یعنی فضای مشترک آفرینش و انتشار بیش از پیش به رسانه‌ها و ابزارهای فرهنگی قوی و در دسترس بستگی دارد. این امر نیاز به سرمایه‌گذاری‌های کلان دارد که تنها از عهده کشورهای بزرگ برمی‌آید. ولی بی‌شک این روند به زیان غالب فرهنگ‌های دنیا است. فرهنگ‌هایی که ابزار مالی و فنی برای برقراری تماس با شبکه‌های ارتباطی جهان ندارند محکوم به زیرسایه رفتن فرهنگ‌های جهانی و جهانی ساز هستند. از این دیدگاه، بی‌شک جهانی شدن با پدیده دیگری به نام «غربی کردن» یا «آمریکایی کردن» دنیا همراه است. در دنیای امروزی تنها آمریکایی‌ها و متحدان غربی‌شان از تکنولوژی، علوم، راهبردهای عملی و فرهنگ‌هایی با برد جهانی برخوردارند که در سطح دنیا منتشر می‌شوند.

با این همه «غربی کردن» و یا «آمریکایی کردن» را نمی‌توان همسان پنداری توده‌های عظیم مردم محروم از ارزش‌های فرهنگ کلاسیک

غربی دانست. غربی کردن، فرهنگ‌سازی یا غنی‌سازی متقابل فرهنگ‌هایی که می‌توانند تمامی مردم دنیا به‌طور مساوی یا غیرمساوی از آن بهره‌مند شوند، نیست.

«غربی کردن» پیش از هر چیزی فرهنگ زدایی، از خود بیگانگی و شخصیت‌زدایی است. زیرا محصول جدید فرهنگی خطری که فرهنگ‌های دیگر را تهدید می‌کند تنها انقیاد فرهنگ محکوم از فرهنگ حاکم برای افزایش کارایی آن و یا ایجاد ارزش‌ها و مفاهیم خاص نیست، بلکه خطر اصلی در این است که غربی کردن قدرت آفرینش فرهنگ‌های حاشیه‌ای به‌عنوان سیستم‌های منسجم فکری، هویت بخشی، معرفی فرد و ... را نابود می‌سازد.

۶- نتیجه‌گیری

بحران هویتی که هم‌اینک با آن روبه‌رو هستیم به دلیل از دست دادن نشانه‌های هویت توده‌های مردمی است که فرهنگ‌های آنان قادر به حفظ خود در عرصه رقابت جهانی در برابر رسانه‌های بزرگ که فارغ از مرزهای جغرافیایی حضور خود را به کشورها تحمیل می‌کنند، نیستند. در این میان دو جنبش به چشم می‌خورد:

۱- جنبش الحاقی که بازتاب جهانی شدن نخبگان همراه با الحاق آنان به سیستم

ارزش‌های مشترک، جهان شمول، طرد مذهب، سکولاریسم و فرانوگرایی است. کسانی که خواهان ملحق شدن به این نخبه‌های بین‌المللی هستند، خواهان گسترش روحیه جهان‌شمولی هستند که از قیدهای نژادی، ملی و مذهبی آزاد هستند. این هویت رابطه آزاد آنان را با دنیا منعکس می‌سازد.

۲- جنبش تجزیه‌گرایی که به دنبال یافتن ویژگی‌ها و خصوصیات خاص است، هویت‌های کوچک که لزوماً آسیب‌پذیر بوده و حاصل این جنبش نیز هستند، در قالب رویدادهای موقتی، وابستگی‌ها و روابط خویشاوندی و پیوندهای پراکنده و تصادفی تبلور می‌یابند. چنین هویت‌هایی از افکار خانوادگی، ایلی، قومی - اعتقادی تغذیه می‌کنند. این جنبش با برخورداری از یک فرهنگ خرد ویژگی خاصی نمی‌یابد. اما با مخالفت با فرهنگ‌ها، صاحب ویژگی می‌شود. در این حالت کسب هویت با جدایی، انزوای فرد، محدودیت و تمایز فردی همراه می‌شود. عناصر تشکیل‌دهنده آن عبارتند از: نفی کردن، رد کردن و اعتماد نکردن. این جنبش را می‌توان جنبش جدایی یا افتراق دانست. ظهور این دو جنبش که به‌طور بنیادی با یکدیگر در تعارض هستند، شکاف هویتی غیرقابل جبرانی را در بطن هر

جامعه در کل دنیا ایجاد می‌کند. با به حاشیه رانده شدن فرهنگ‌هایی که فاقد ابزار کافی هستند، این فرهنگ‌ها در عرصه جهانی در سطوح پائین قرار می‌گیرند. لذا تعادل روانی جوامع به هم می‌خورد، زمینه را برای رشد هرگونه نژادپرستی، بیگانه‌ستیزی و مشکلات اخلاقی و فکری فراهم می‌آورد، تنوع قومی و

تکثر فرهنگی دنیا را تهدید می‌کند، حاشیه آزادی‌های آفرینندگان آثار را در قبال صاحبان زیرساخت‌های فرهنگ جهانی محدود می‌کند. اما سؤال نهایی در این بحث آن است که ملت ایران کدام را انتخاب خواهد کرد؟ آیا راهی فراتر وجود دارد؟

پی‌نوشت‌ها

- ۱- پیروز مجتهدزاده، «جغرافیا و سیاست در دنیای واقعیت‌ها»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره های ۱۲۰ و ۱۱۹، ص ۴۳.
- ۲- پیروز مجتهدزاده، «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی»، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ۳- زهرا پیشگاهی فرد، «چشم‌اندازهای جغرافیایی در عصر جهانی شدن»، برگرفته از کتاب نگرشی ژئوپولیتیکی بر جهانی شدن، چاپ اول، تهران: ۱۳۸۰.
- ۴- مویر ریچارد، «درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میرحیدر و سید یحیی صفوی، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹.
- ۵- مهدی مینایی، «مقدمه ای بر جغرافیای سیاسی ایران»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۸۳.
- ۶- همان.
- ۷- همان.
- ۸- زهرا پیشگاهی، پیشین.
- ۹- مائوئل کاستلز، «عصر اطلاعات؛ قدرت هویت»، ترجمه حسین چاووشیان، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- فاطمه حامد مقدم، «جهانی شدن، هویت ملی، تهدید معنوی»، m-narjes.org.
- ۱۲- ریچارد جنکینز، «هویت اجتماعی»، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۱.
- 13-Damon, W. & Hart, D. The Development of Self-Understanding Through Adolescence. Child Development, V. 53, n4, 841-64. 1982
14. Bumeister, R. F. The Self in Social Psychology. New York: Library of Congress Cataloging-in-Publication Data 1999
15. Damon, W. & Hart, D. Self-Understanding in Childhood and Adolescence, 1991
- ۱۶- گالیو، بورهان، «جهانی شدن فرهنگ زدایی و بحران هویت»، ترجمه رضا مصطفی زادگان، روزنامه همشهری ۱۳۸۲/۶/۱۰.
- ۱۷- ویلیامز، هیو آلدرسی، «طراحی جهانی و طراحی ملی»، ترجمه فرهاد گشایش، نیم‌سالانه زیباشناخت، شماره ۱۱.
- ۱۸- مسعود واحدی، «رسانه‌ها و جهانی شدن فرهنگ»، نشریه فرهنگ و پژوهش، شماره پیاپی ۱۴۷، فروردین ۱۳۸۳.
- ۱۹- گالیو بورهان، پیشین.